

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020813**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# تحلیل پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» طبق مسلک قرن اکید

بحث دربارۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» و تصویری که مرحوم شهید صدر برای امکان آن ارائه نمودند، بود.

مرحوم آقای صدر می­فرمایند: تصویری که تا به اینجا برای «وضع عام، موضوع­له خاص» ارائه شد، طبق مبنای مشهور اندیشمندان بود که وضع را از مقولۀ اعتبار و قرارداد دانستند؛ اما اگر حقیقت وضع را ایجاد قرن اکید بدانیم، بحث باید به گونه­ای دیگر دنبال شود چون طبق مسلک قرن اکید، باید خود معنا توسط واضع تصور شود تا اقتران اکید بین لفظ و خود معنا ایجاد شود لذا تصور عنوان معنا کفایت نمی­کند.[[1]](#footnote-1)

ایشان در این زمینه توضیحاتی را مطرح می­کنند که از آن در می­گذریم.

سؤال اساسی آن است که واضع چگونه بین خود معنا، و لفظ، اقتران اکید ایجاد می­کند؟

ایشان در پاسخ به سؤال مزبور می­فرمایند: واضع، نتیجۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» را از مجموعه­ای از وضع­های متکرّر که در واقع، از مقولۀ «وضع خاص، موضوع­له خاص» هستند، به دست می­آورد.

ایشان می­فرماید: به طور مثال واضع برای ایجاد قرن اکید بین لفظ «مِن» و «نسبت ابتدائیة» یک مصداق جزئی از نسبت ابتدائیة را در قالب جملۀ «جئت من الکوفة» تصور می­کند \_که دربرداندۀ یک نسبت جزئی خاص بین مجیء و گوفه است\_ و بین لفظ «مِن» و نسبت ابتدائیۀ خاصی که در خصوص این جمله وجود دارد، \_به همان شکلی که در جای خودش بیان شد\_ قرن اکید ایجاد می­کند. واضع در ادامه همین عملیات را در جملات دیگری که مثلاً فعل جمله تغییر کرده و در آن­ها، لفظ «مِن» و «نسبت ابتدائیة» وجود دارد و بیانگر یک نسبت ابتدائیۀ خاص است، انجام می­دهد. واضع این روند را جملات سوم و چهارم و ... نیز ادامه می­دهد تا در نهایت به مقصودش نائل شود.

در تمام این جملات لفظ «مِن» تکرار شده است و در کنار آن یک نسبت ابتدائیۀ خاص وجود داشته است؛ این مطلب سبب می­شود بین طبیعی لفظ «مِن» و تک­تک موارد «نسبت ابتدائیة» قرن اکید ایجاد ­شود.

در جلسۀ سابق برای روشن شدن مطلب به یک تشبیه اشاره کردیم؛ فرض کنید وارد اتفاق می شوید و زید را می بینید و متوجه می­شوید زید سابه دارد لذا بین زید و سایه اش یک نوع ارتباط در ذهن شما ایجاد می­شود؛ سپس عمرو را می­بینید و متوجه می­شوید عمرو نیز سایه دارد؛ همین مطلب در مورد خالد و سایه­دار بودن نیز اتفاق می­افتد و تکرّر این پدیده­های جزئی، باعث می­شود، ازآن­پس، هر انسانی را ببینید، سایۀ آن شخص نیز به ذهن شما خطور کند.

به عبارت دیگر بین تک­تک افراد معنا، و تک­تک افراد لفظِ، یک نوع تناظر یک به یک برقرار می­شود.

این بحث در تقریرات آقای حائری از کلام مرحوم شهید صدر، وجود ندارد؛ گویا مرحوم شهید صدر در دوره­های بعد متعرض این بحث شده­اند.

## معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» طبق مسلک قرن اکید

خود آقای حائری در پانوشت، وارد این بحث می شوند ولی گویا یک مشکلی وجود دارد که ایشان سعی می­کنند بحث را در همان فضای بحث مرحوم شهید صدر \_البته با ذکر یک سری نکات افزوده\_ مطرح نمایند به طوری که آن مشکل نیز برطرف شود.

آن مشکل عبارت از آن است که واضع، واژۀ «مِن» را در یک جمله به کار برده و پدیدۀ «وضع خاص، موضوع­له خاص» را در خصوص آن نسبت ابتدائیۀ جزئیة ایجاد نموده است؛ همین عملیات را در جملۀ مشابه دیگر انجام داده و پدیدۀ «وضع خاص، موضوع­له خاص» را دوباره ایجاد می­کند؛ همچنین در جملۀ سوم و چهارم و ... . سؤال اساسی آن است که چرا بین لفظ «مِن» و قدر جامع بین این جزئیات قرن اکید ایجاد نمی­شود؟ آنچه سبب شده بین لفظ «مِن» و جزئیات، قرن اکید ایجاد شود مشابهتی است که بین این جزئیات متکرّر وجود دارد؛ یعنی به دلیل اینکه تمام این نِسَب جزئیة، نسبت ابتدائیة هستند، بین لفظ «من» و «نسبت ابتدائیة» قرن اکید ایجاد شده است. سؤال اساسی آن است که به چه دلیل قرن اکید بین لفظ «مِن» و مصادیق «نسبت ابتدائیة» ایجاد شود چون ممکن است بگوئیم بین لفظ «مِن» و مفهوم کلّیِ «نسبت ابتدائیة» قرن اکید ایجاد می­شود؟

تکرار یک وضع نشان می­دهد خصوصیات فردیه­ای که در معنای متصوّر وجود دارد، برای واضع خصوصیت نداشته است؛ به عبارت دیگر علت اینکه وضع­های متکرّر جزئی، در همان موارد، متوقف نمی­شوند و به سائر موارد تسرّی پیدا می­کنند، چیست؟ پاسخ آن است که تکرّر این وضع­های جزئی، نشان می­دهد خصوصیات فردیه­ای که در هر مورد وجود دارد، برای واضع خصوصیت نداشته است پس آنچه منشأ تحقق قرن اکید بین لفظ مورد نظر و سائر جزئیات می­شود نقطۀ اشتراکی است که بین تمام این جزئیات، وجود دارد؛ حال چرا نمی­گویید واضع، جامع بین این جزئیات را در نظر داشته است و قرن اکید نیز بین لفظ و جامع بین جزئیات قرار داده می­شود نه تک­تک جزئیات؟

آقای حائری برای پاسخ به این پرسش، فرمایشات مرحوم شهید صدر را با ذکر یک سری نکات اضافی، تکمیل می­کند.[[2]](#footnote-2)

## معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» طبق مسلک قرن اکید

از سوی دیگر نکتۀ دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه طبق مسلک قرن اکید، نه تنها پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»، بلکه پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» نیز، به توضیح نیازمند است. لذا آقای حائری تمام اقسام سه­گانۀ ممکنۀ وضع را طبق مسلک قرن اکید تحلیل و توجیه می­کنند.

البته «وضع خاص، موضوع­له خاص» بحث چندانی ندارد لذا ایشان این قسم از وضع را تقریباً به منظور کامل شدن بحث ذکر می­کنند چون همان مقدار توضیحی که برای اصل مسلک قرن اکید مطرح نموده­اند برای توجیه پدیدۀ «وضع خاص، موضوع­له خاص» کفایت می­کند.

اما در «وضع عام، موضوع­له عام» مشکلی وجود دارد مبنی بر اینکه شما چگونه تصور می­کنید؟ آیا مجرد تصور عام، برای تحقق قرن اکید بین لفظ و معنای عام کفایت می­کند؟

با عنایت به این سؤال، آقای حائری ابتداء مسلک قرن اکید را به گونه­ای که توجیه­گر پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» باشد توضیح می­دهند تا مقدمه باشد برای حل معضل موجود در «وضع عام، موضوع­له خاص» که توضیحش گذشت؛ معضل موجود در «وضع عام، موضوع­له خاص» این بود که چرا تکرّر موارد ، سبب می­شود قرن اکید بین طبیعی لفظ و تک­تک جزئیات عام، ایجاد شود نه خود معنای عام؟

### مروری بر عبارت آقای حائری در پاسخ به معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام»

آقای حائری می­فرماید: در «وضع عام، موضوع­له عام» برای شکل­گیری علقۀ وضعیه بین لفظ و معنای عام، گاهی واضع مجموعه­ای از «وضع خاص، موضوع­له خاص» را ترتیب می­دهد به این صورت که لفظ «انسان» را برای فرد الف وضع می­کند؛ سپس آن را برای فرد ب وضع می­کند؛ سپس آن را برای فرد ج وضع می­کند و همینطور ادامه می­دهد تا به تدریج بین لفظ «انسان» و کلّی انسان، اقتران اکید ایجاد می­شود.

پس ما وقتی می­خواهیم پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» را ایجاد کنیم، و بین لفظ و خود معنای عام، اقتران اکید برقرار کنیم، یک راهش آن است که از تکرّر «وضع خاص، موضوع­له خاص»­هایی که بین لفظ «انسان» و تک­تک مصادیق انسان وجود دارد استفاده کنیم چون تکرّر پدیدۀ «وضع خاص، موضوع­له خاص» به تدریج، سبب برقراری اقتران اکید بین لفظ «انسان» و مفهوم کلّی انسان می­گردد.

ایشان می­فرماید: ما بنابر مسلک قرن اکید، باید سه گونه وضع را تصویر کنیم:

1. ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنای عام که همان «وضع عام، موضوع­له عام» است.
2. ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنای خاص که همان «وضع خاص، موضوع­له خاص» است.
3. ایجاد قرن اکید بین لفظ و تک­تک مصادیق معنای عام که همان «وضع عام، موضوع­له خاص» است.

صورت اول خودش به سه شکل امکان­پذیر است؛ عبارت ایشان در این زمینه را مرور می­کنیم:

فأوّلا: قد يقصد الواضع قرن اللفظ بالمعنى العامّ ويتوفّق لذلك، فلنسمّه بالوضع العامّ والموضوع له العامّ.

وهذا يكون في عدّة فروض:

الأوّل: أن يحضر المعنى العامّ في ذهن السامع عن طريق الإحساس، أي: أنّ الواضع يُحضر مصداقاً من مصاديق المعنى المقصود أمام السامع مثلاً، ويُطلق اللفظ المفروض وضعه لذلك المعنى، ثُمّ يُحضر مصداقاً آخر من تلك المصاديق، ويُطلق فرداً آخر للّفظ مماثلاً للفرد السابق... وهكذا، وتكون النتيجة: أنّ السامع يُغفِل خصوصيّات الأفراد، ويقترن كلّيّ ذلك اللفظ في ذهنه بكلّيّ المعنى، فيتكوّن الوضع العامّ والموضوع له العامّ.

والثاني: أن يقتصر الواضع على إحضار مصداق المعنى وقرنه باللفظ مرّة واحدة، ولكن توجد هناك خصوصيّات كيفيّة تناسب كلّيّ المعنى، لا ذاك المصداق بالخصوص، فيصبح اللفظ في ذهن السامع مقترناً بالمعنى العامّ، ويتمّ أيضاً الوضع العامّ والموضوع له العامّ.

والثالث: ما قد يتّفق من أنّ الواضع يقرن ابتداءً اللفظ بالمعنى العامّ كي يتمّ في ذهن السامع هذا الاقتران، وذلك كما لو استعان الواضع بإطلاق لفظ **تمّ وضعه قبلاً** لإحضار المعنى العامّ في ذهن السامع مع قرنه باللفظ المقصود وضعه الآن بقرن أكيد، فيقول مثلا للذين كانوا يعرفون البشر: «الإنسان هو البشر»، أو يقول للذين كانوا يعرفون معنى الحيوان الناطق: «الإنسان هو الحيوان الناطق» مع تأكيد هذا القرن كمّيّاً أو كيفيّاً. وهنا أيضاً يتمّ الوضع العامّ والموضوع له العامّ. [[3]](#footnote-3)

#### بررسی راه حل سوم آقای حائری برای حل معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام»

راه حل سوم ایشان، ساده است؛ ایشان می­فرماید: وقتی می­خواهیم لفظی را برای یک معنا وضع کنیم، اگر برای آن معنا، سابقاً لفظ دیگری وضع شده باشد، می­توانیم برای احضار معنا در ذهن، از لفظی که سابقاً برای آن وضع شده، بهره ببریم.

مثال طبیعی­تر و روشن­ترش مربوط به جایی است که برای اشاره به معنای مورد نظر، از یک لفظ استفاده نمی­کنیم بلکه از یک ترکیب استفاده می­کنیم که اجزای آن ترکیب سابقاً برای معنای خودشان وضع شده­اند؛ مثلاً برای قرار دادن لفظ «انسان» برای مفهوم انسان، از «حیوان ناطق» استفاده می­کنیم که ترکیبی از «حیوان»، «ناطق» و «نسبت بین وصف و موصوف» است که سابقاً متعلق وضع قرار گرفته­اند. به عبارت دیگر وقتی «حیوان» و «ناطق» و هیأت «الحیوان الناطق» با هم ترکیب می­شوند یک مفهومی در ذهن واضع ایجاد می­کنند که واضع لفظ «انسان» را برای این مفهوم وضع می­کند.

خیلی اوقات مفاهیم عام، به همین شکل تصور می­شوند که ابتداء یک مفهوم ترکیبی تصور شده و سپس برای آن یک لفظ وحدانی وضع می­شود. البته چنین راه حلی مشروط به آن است که اجزای ترکیب مزبور، سابقاً متعلق وضع قرار گرفته باشند.

لازم به ذکر است که خود اجزاء، نیز اگر مفهوم عام باشند، همین مطلب در موردشان وجود دارد لذا این سلسله ادامه پیدا می­کند و بالأخره باید در یکجا متوقف شود تا بتوان به وسیلۀ ترکیب نمودن آن با سائر مفاهیم، به یک مفهوم عام دست پیدا کرد؛ بنابراین طریق سوم یک طریق فرعی است یعنی ابتداء باید طریق اول یا دوم، تصویر شود تا بعد از آن برای توسعۀ «وضع عام، موضوع­له عام» بتوانیم از طریق سوم استفاده کنیم. این مطلب نشان می­دهد از بین سه راه حل ذکر شده، راه حل اول و دوم اصلی و مهم هستند.

#### بررسی راه حل دوم آقای حائری برای معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام»

ایشان در مورد راه حل دوم، تعبیری دارند که برای ما نامفهوم است, ایشان می­فرماید: واضع یک فرد از معنا را تصور می­کند اما یک سری خصوصیات کیفی وجود دارد که با کلّیِ معنا، تناسب دارد لذا بین طبیعی لفظ، و کلّی معنا اقتران اکید برقرار می­شود.

این مطلب برای ما قابل درک نیست؛ چگونه می­شود واضع، یک فرد انسان را در ذهنش احضار کند، اما در ادامه به دلیل یک سری خصوصیات کیفی، بین کلی انسان و لفظ، قرن اکید ایجاد شود!؟

سابقاً این نکته را متذکر شدیم که اساساً فرمایش مرحوم آقای صدر مبنی بر اینکه وضع تعیینی، از عامل کیفی سرچشمه می­گیرد، برای ما قابل درک نیست.

مشکل اصلی ما آن است که قرن اکیدی که از وضع تعیینی، سرچشمه بگیرد را درک نمی­کنیم؛ بله قرن اکیدی که از وضع تعیّنی حاصل می­شود قابل تصویر است یعنی \_با صرف نظر از درست یا نادرست بودنش\_ مشکل چندانی در تصویرش وجود ندارد؛ در وضع تعیّنی می­توان به راحتی تصویر کرد که تکرّر استعمال، منشأ ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنا شود؛ ولی در وضع تعیینی چگونه می­شود با یک عملیات واحد، بین لفظ و معنا قرن اکید ایجاد شود تا چه رسد به اینکه یک عامل کیفی وجود داشته باشد که نه با خصوص معنای متصوّر بلکه با کلّی معنا، ارتباط برقرار کند. این عامل کیفی چه چیزی است که از خصوص معنای متصوّر به کلّی معنا تعدّی نموده و سبب تحقق قرن اکید بین لفظ و کلّی معنا می­­گردد؟!

#### بررسی راه حل اول آقای حائری برای حل معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام»

با عنایت به اشکالاتی که به دو راه حل پیش­گفته مطرح شد، عمده، راه حل اولی است که آقای حائری مطرح نموده است.

ایشان چنین تعبیر نموده است که گاهی متکلم یک مصداقی از مصادیق معنای موضوع­له را احضار نموده و لفظ را در موردش **اطلاق** می­کند؛ ایشان تعبیر «اطلاق» را به کار برده است؛ در ادامه نیز می­فرماید: متکلم، یک مصداق دیگر را احضار نموده و لفظ را در موردش **اطلاق** می­کند؛ باز هم از تعبیر «اطلاق» استفاده نموده است نه تعبیر «وضع».

سؤال این است که مقصود از اطلاق نمودن لفظ بر معنا چیست؟ آیا اطلاق نمودن لفظ بر معنا، به منظور آن است که بین لفظ و معنا یک نوع قرن اکید ایجاد شود؟ به عبارت دیگر ایا مقصودتان آن است که متکلم، از بین اقسام سه­گانۀ «وضع تعیینی» و «وضع تعیّنی» و «وضع استعمالی»، در صدد است وضع استعمالی را ایجاد کند؟

برای توضیح مطلب توجه به این نکته لازم است که در برخی کلمات یک خلطی صورت گرفته است؛ مثلاً در مورد آیۀ شریفۀ ﴿وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدينَةِ يَسْعى‏‏﴾[[4]](#footnote-4) در ذیلش می­نویسند «المراد حبیب النجّار»؛ آیا وقتی گفته می­شود مراد از رجل، حبیب نجّار است، معنایش آن است که لفظ رجل در معنای حبیب نجار استعمال شده است؟ پاسخ منفی است؛ در این آیه لفظ رجل بما أنه کلّی، در مورد جبیب نجّار به کار رفته است. «جاء رجلٌ» یعنی «یک مرد آمد»، هر چند ما خارجاً می­دانیم این یک مرد مصداقش حبیب نجّار است. بنابراین از لفظ رجل، حبیب نجّار افهام نشده است بلکه ما با قرائنی که در خارج از کلام وجود داشته فهمیدیم مصداق رج،ل حبیب نجّار است.

به عبارت دیگر لفظ رجل، قالب، سمة و نشانه برای حبیب نجّار قرار داده نشده است و مستعمل­فیه رجل، کلّی است؛ بله ما در مقام تفسیر می­خواهیم بگوییم آن یک مرد، مصداقش حبیب نجّار بوده است.

بنابراین وقتی گفته می­شود رجل در مورد یک شخص خاص اطلاق شده است، مقصود این نیست که مراد از رجل، شخص خاص است بلکه صرفاً در مورد این شخص خاص، رجل به معنای کلّی خودش به کار رفته است.

با عنایت به نکتۀ ذکر شده تعبیر «یطلق» در کلام آقای حائری این ابهام را دارد که مقصودشان از اطلاق کردن چه بوده است؟ آیا مقصود از اطلاق نمودن لفظ انسان بر یک انسان خاص، از سنخ اطلاق رجل بر حبیب نجّار است که مراد از لفظ، مفهوم کلّی است که در آن به تشخصات فردیه کاری نداریم هر چند این معنای کلّی بر این شخص خاصی که نامش حبیب نجاّر است منطبق است؛ یا اینکه مقصود از اطلاق نمودن لفظ انسان بر یک انسان خاص، آن است که مستعمل­فیه لفظ انسان، این انسان خاص بوده است؟ علی ای تقدیر اینکه لفظ را بر آن اطلاق می­کنیم یعنی چه؟

### مروری بر عبارت آقای حائری در پاسخ به معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»

ایشان در «وضع عام، موضوع­له خاص» که در ادامه وارد توضیحش شده است، از تعبیر «یطلق» استفاده نکرده است؛ ایشان می­فرماید واضع ابتداء یک سری وضع­هایی از سنخ «وضع خاص، موضوع­له خاص» انجام می­دهد که مجموعۀ آن­ها نتیجه­اش «وضع عام، موضوع­له خاص» است.

بخشی از عبارت ایشان در قسم سوم از اقسام ممکنۀ وضع را مرور می­کنیم:

فالواضع **يقرن اللفظ بمصداق من مصاديق المعنى،** ثُمّ بمصداق آخر، وهكذا إلى أن يتمّ الوضع ... .[[5]](#footnote-5)

ایشان می­فرماید: واضع بین لفظ و مصداقی از مصادیق معنا اقتران ایجاد می­کند و سپس بین لفظ و یک مصداق دیگر از معنا، اقتران ایجاد می­کند، و همینطور ادامه می­دهد تا وضع به پایان برسد.

این تعبیری است که در تقریر آقای هاشمی از کلام مرحوم آقای صدر نیز وجود دارد.[[6]](#footnote-6)

در واقع واضع برای اینکه به نتیجۀ دلخواهش \_یعنی تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص»\_ برسد عملیات «وضع خاص، موضوع­له خاص» را تحقق بخشیده و دوباره آن را تکرار می­کند و به همین کار ادامه می­دهد که نتیجه­اش تحقق علقۀ وضعیه بین لفظ و مصادیق معنای عام است نه خود معنای عام.

سؤال آن است که چرا آقای حائری این مطلب را برای تحلیل پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» مطرح نمی­کند؟ پاسخ مطلب آن است که چنین تحلیلی برای پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» به درد ایشان نمی­خورد.

توجه به این نکته لازم است که «وضع عام، موضوع­له عام» سبب تحقق اشتراک معنوی می­باشد یعنی تنها یک علقۀ وضعیه ایجاد می­شود و آن علقۀ وضعیه بین لفظ و خود معنای عام برقرار است. اما در «وضع عام، موضوع­له خاص» علقه­های وضعیه متعدّدی ایجاد می­شود و این علقه­های متکرّر بین لفظ و تک­تک افراد معنا برقرار است؛ پس «وضع عام، موضوع­له خاص» پدیده­ای شبیه به اشتراک لفظی را به دنبال دارد که در آن تعدّد معنا وجود دارد بر خلاف «وضع عام، موضوع­له عام» که لفظ یک معنای موضوع­له بیشتر وجود ندارد.

بنابراین وقتی در «وضع عام، موضوع­له خاص» ما لفظ «مِن» را برای یک نسبت ابتدائیۀ خاص وضع می­کنیم هدف ما در این مورد خاص تأمین می­شود؛ همین تأمین هدف در موارد دوم و سوم و چهارم نیز وجود دارد. سپس در اثر تکرّر این پدیده، علقۀ وضعیه توسعه پیدا می­کند که بزنگاه قضیه تحلیل کیفیت این توسعه است؟ یعنی چطور می­شود این قرن­های اکیدی که بین لفظ و فرد اول و دوم و سوم و چهارم از معنا برقرار شد، از آن تعدّی نموده و بین لفظ و تمام مصادیق معنا، برقرار شود؟

اما در «وضع خاص، موضوع­له خاص» قرن اکیدی که بین لفظ و هر یک از افراد نسبت ابتدائیة ایجاد می­شود همان هدفی است که واضع در خصوص مورد، به دنبالش بوده است؛ واضع به دلیل اینکه توان ایجاد قرن اکید به نحو بی­نهایت را نداشته اقدام به ایجاد آن برای فرد اول و دوم و سوم و چهارم کرده است تا در اثر این تکرّر، بین لفظ و تمام افراد معنا قرن اکید ایجاد شود.

این مطلبی است که ایشان در صدد بیان آن هستند.

نکته­ای که قصد تکیه بر آن را داریم آن است که این الگو، تنها برای توجیه پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» کارایی دارد چون در «وضع عام، موضوع­له عام» نمی­خواهیم بین لفظ و تک­تک افراد معنای عام قرن اکید ایجاد کنیم بلکه می­خواهیم بین لفظ و خود معنای عام قرن اکید ایجاد کنیم. همین نکته باعث شده ایشان در توجیه پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» از تعبیر « ويُطلق اللفظ المفروض وضعه لذلك المعنى» استفاده کند؛ اینجا است که این ابهام رخ می­نماید که مقصود از «یطلق» چیست؟ اطلاق نمودن لفظ در موارد متعارف به این شکل است که پیش از اطلاق، لفظ برای آن معنای عام وضع شده است و ما با اطلاق کردن لفظ، آن معنای عامی که موضوع­له است را، احضار می­کنیم و اطلاقش بر مورد نیز به معنای استعمال لفظ در این مورد خاص نیست بلکه ما از خارج می­دانیم این مصداقِ معنای عامی است که احضار شده است نه این که لفظ در این مصداق استعمال شده باشد. به عبارت دیگر چنانکه گذشت مصداق مورد نظر، «مورد الاطلاق» است نه «مطلقٌ­فیه» یعنی لفظ در آن مصداق استعمال نشده است بلکه در مورد این مصداق خاص بر معنای عام اطلاق شده است.

این تصویری است که ایشان برای حلّ این معضل که چگونه می­شود در «وضع عام، موضوع­له عام» برای اولین بار بین لفظ و آن معنای عام اقتران اکید برقرار شود، ارائه داده است که از قضا لازم بود بر اساس مسلک قرن اکید به این معضل پاسخ داده شود.

## نقد مسلک قرن اکید: تکلف­آمیز تحلیل اقسام وضع بر اساس مسلک قرن اکید

واقع مطلب آن است که تمام این مباحث، کاشف از ناتمام بودن مسلک قرن اکید است چون این مسلک به راحتی نمی­تواند گونه­های مختلف وضع را توجیه و تبیین کند.

# اشاره به دو مسلک دیگر برای تبیین پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام»

هم­اینک به دو مسلک دیگر اشاره می­کنیم و توضیحش را به جلسات آینده موکول می­کنیم.

در تبیین کیفیت رخداد پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» دو مسلک دیگر وجود دارد که می­تواند در این زمینه کارایی داشته باشد.

یک مسلک، مسلکی است که حسن آقای خمینی در کتاب گوهر معنا دنبال نموده است. ایشان مطالبی را در خصوص پدیدۀ وضع الفاظ برای گوهر معنا، از مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم امام نقل نموده است. ما به اجمال نکات بحث اشاره نموده و قصد ورود تفصیلی به آن را نداریم چه­اینکه این بحث، یک بحث مفصّل است و مجال پرداختن به جزئیات آن برای ما فراهم نیست.

ممکن است عامل کیفی­ای که آقای حائری مطرح فرمودند، به همان گوهر معنایی بازگشت کند که مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم امام و امثال این بزرگان بدان قائل­اند.

مسلک دیگری که در توجیه و تبیین پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» کارایی دارد، مبتنی بر مطلبی است که آیت الله والد از مرحوم آقای داماد نقل می­فرمودند مبنی بر اینکه الفاظ، تعییناً برای معنای خاص وضع می­شوند اما تعیّناً علقۀ وضعیه بین لفظ و معنای اعم از معنای اولیه، برقرار می­شود که نام آن انبساط قهری است؛ مرحوم آقای داماد مفهومی را دنبال می­کردند که نامش انبساط قهری است. مفهوم انبساط قهری، مفهومی است که هم برای تبیین پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» کارایی دارد و هم برای تبیین و توجیه پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص».

مفهوم انبساط قهری، می­تواند در جهت روشن شدن، ایدۀ مرحوم آقای صدر مفید باشد چون فرمایشات مرحوم آقای صدر و همینطور آقای حائری، در این زمینه بسیار مبهم است و به راحتی نمی­توان آن را تبیین کرد.

در جلسۀ آینده ادامۀ فرمایشات اقای حائری را دنبال نموده و توضیحاتی در خصوص این دو مسلک \_که شاید در تبیین ایدۀ مرحوم آقای صدر کارایی خوبی داشته باشد\_ خواهیم داد.

طبیعتاً درک عمیق این بحث، وابسته به ورود تفصیلی به جزئیات بحث است؛ اما ما قصد ورود به جزئیات را نداشته و سعی می­کنیم این مسلک­ها را در حد امکان توضیح دهیم.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 92 [↑](#footnote-ref-1)
2. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل، ج1، ص120 [↑](#footnote-ref-2)
3. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل، ج1، ص120 [↑](#footnote-ref-3)
4. القصص : 20 [↑](#footnote-ref-4)
5. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل، ج1، ص121 [↑](#footnote-ref-5)
6. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 92 [↑](#footnote-ref-6)